

Current of Power in the Political System Based on Nahj ol-Balāghah

Azimullah Nabilou

Ph.D., University of Quran and Hadith, Qom, Iran (**Corresponding author**). nabilu۶۶@gmail.com

Najaf Lakzai

Professor, Bagheral Uloom University, Qom, Iran. nlakzaee@gmail.com

Abstract

Three movements of authoritarian (waterfall), democratic (fountain), and bilateral-mutual are major currents of power in political systems. The main research question is: which of the triplet currents of power flow in the political system based on Nahj ol-Balāghah? The method of study is descriptive-analytic and the results showed that the current of power in the political system based on Nahj ol-Balāghah represents a mutual relationship between citizens and government that are both responsible for definite and mutual responsibilities. The door to consultation is always open in the political system based on Nahj ol-Balāghah and ignoring the citizens and inattention to their consultative ideas are considered inappropriate. Election in the current era has facilitated the way of consultation while Bey'at (an oath of allegiance) was a way of consultation in the past to confirm or reject rulers. The issue of elites is an accepted issue but its regulations should be accurately determined so that the essential criteria be considered for this subject. The relationship between right and responsibility in Nahj ol-Balāghah is profoundly deep and many rights mentioned in Nahj ol-Balāghah in terms of politics, involve some responsibilities, too.

Keywords: Current of Power, Political System, 'Alavi State, Nahj ol-Balāghah

جریان قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج البلاغه^۲

عظیم‌اله نبی‌لو

دکتری، دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران (نویسنده مسئول). nabilu۶۲@gmail.com

نجف لکزایی

استاد، دانشگاه باقرالعلوم، قم، ایران. nlakzaee@gmail.com

چکیده

سه جریان اقتدارگرا (آبشاری)، دموکراسی (فواره‌ای)، دوسویه و طرفینی، عمده جریان‌های قدرت در نظام‌های سیاسی می‌باشند. سوال اصلی پژوهش حاضر این است که کدام‌یک از جریان‌های قدرت سه گانه، در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه، جریان دارد؟ روش پژوهش توصیفی-تحلیلی بوده و نتایج نشان داد که جریان قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه، یک رابطه دوسویه را بین شهروندان و حاکمان ترسیم می‌کند که هر یک از آنان رسالت‌های مشخص و متقابلی را بر عهده دارند. باب مشورت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه همواره مفتوح بوده و هیچ‌گاه بی‌اعتنایی به شهروندان و کم‌توجهی نسبت به آرای مشورتی آنان روا نمی‌باشد. انتخابات در عصر کنونی، مسیر مشورت را هموار نموده و بیعت در گذشته، راه مشورت و رد یا تأیید حاکمان بوده است. مسأله نخبگان، امر پذیرفته شده‌ای است که ضوابط آن باید دقیقاً مشخص شود و بهتر است در بحث شایستگان گنجانده شود تا معیارهای لازم برای آن لحاظ گردد. پیوند حق و تکلیف در نهج‌البلاغه، پیوندی عمیق است و بسیاری از حقوق مطرح در نهج‌البلاغه در باب سیاست، تکلیف‌آور می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: جریان قدرت، نظام سیاسی، حکومت علوی، نهج‌البلاغه.

مقدمه

آموزه‌های علوی در نهج‌البلاغه منبع غنی و سرشاری در موضوعات گوناگون به شمار می‌رود که استخراج و استنباط اندیشه سیاسی علوی و مباحث پیرامون آن، یکی از این موضوعات می‌باشد. نوشتار کنونی، مسأله جریان قدرت را مورد پژوهش قرار داده است. پرسش اصلی در جریان قدرت این است که مدل شکل‌گیری قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه چگونه است؟ اشکال گوناگونی از نظام‌های سیاسی در دنیا وجود دارد، مانند نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری، نظام‌های دموکراتیک، نظام‌های ترکیبی و دوسویه. آنچه در نهج‌البلاغه وجود دارد کدام‌یک از اقسام نظام‌های سیاسی است؟ شهروندان چه سهمی در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه دارند؟ در صورت سهامدار بودن شهروندان، چه وظایفی بر دوش آنان در قبال حاکمان و حکومت وجود دارد؟ حاکمان چه وظایفی را در قبال شهروندان بر عهده دارند؟ بیعت یا انتخاب چه جایگاهی در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه دارد؟ مشورت و هم‌اندیشی از چه جایگاهی برخوردار است؟ نخبگان چه جایگاهی در جریان قدرت دارند؟ رابطه و تفاوت حق و تکلیف در باب سیاست چیست؟ بازیگران و نیروهای سیاسی چه کسانی هستند و چه نقشی در جریان قدرت دارند؟ پرسش‌های فوق، محورهای اصلی مباحث در جریان قدرت را بر عهده دارند.

منظور از جریان قدرت چیست؟

منظور از جریان قدرت یا جریان ارتباطات در یک نظام سیاسی، چگونگی و مسیر عبور اطلاعات و قدرت، تصمیمات، انرژی تشویق و تنبیه، فرمان‌ها و دستورات از شبکه‌های مختلف نظام سیاسی است (فیرحی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۱). به عبارت دیگر، در جریان قدرت، سخن در این است که قدرت سیاسی به چه صورت و کیفیت در شبکه‌های قدرت یا میان شبکه‌های قدرت و شهروندان و سایر نهادهای مؤثر در قدرت جریان دارد؟ در هر سیستمی فرآیندی برای تبدیل ورودی‌ها به خروجی‌ها وجود دارد، به نحوی که جریان اطلاعات در سیستم‌ها را امری اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در ارتباط با سیستم سیاسی نیز فرآیند شکل‌گیری قدرت یا همان جریان شکل‌گیری قدرت باید مشخص شود. برای روشن شدن فرآیند مذکور، پرسش‌هایی مطرح می‌شود، مانند اینکه شکل‌گیری قدرت، انتصابی است یا انتخابی و یا تلفیقی از انتصاب و انتخاب؟ چه نوع رابطه‌ای بین شهروندان و حکومت در تأسیس، تقویت و تضمین استمرار حکومت وجود دارد؟ روابط و جریان قدرت به چند صورت متصور است؟

اقسام جریان قدرت

به طور کلی دو جریان عمده در تاریخ نظام‌های سیاسی وجود دارد، جریان اقتدارگرای قدرت که از بالا به پایین جاری می‌شود و جریان مردم‌سالار قدرت که از پایین به بالا حرکت می‌کند. دیگر نظام‌های سیاسی عموماً وضعیت مختلط دارند و کم و بیش آمیزه‌ای از این دو نوع اصیل هستند. اما اصولاً هم‌نشینی این دو مبنای مشروعیت، به لحاظ نظری و منطقی دشوار

است. هرچند از لحاظ جامعه‌شناختی، امکان تحقق مشروعیت مرگب و مضاف، به اعتبار گروه‌ها و جماعات درگیر در دولت‌ها وجود دارد (همان، ص ۲۹۴).

اقتدارگرا

رژیم‌های اقتدارگرا، نظام‌های سیاسی هستند با کثرت‌گرایی محدود، از لحاظ سیاسی غیرمسئول، بدون ایدئولوژی قوام‌یافته و ارشادکننده، اما از ذهنیت‌های خاص برخوردارند و علاقه‌ای به بسیج سیاسی جمعیت ندارند. اقتدارگرایی، بیانگر رابطه میان حکومت‌کننده و حکومت‌شونده است که به طرزی کم و بیش پایدار، بر استفاده از زور مبتنی است تا بر متقاعدکردن (دورماگن و موشار، ۱۳۸۹، ص ۹۷). رژیم‌های اقتدارگرا فاقد رقابت‌های انتخاباتی هستند، نظارت شدید بر نهادهای سیاسی دارند، بیشتر درصدد سیاست‌زدایی از توده مردم هستند و فعالیت‌های سیاسی را به نخبگان تخصیص می‌دهند (همان، ص ۹۸-۱۰۴).

با عنایت به تعریف و شاخص‌های اقتدارگرایی و مقایسه آن با نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه، می‌توان دریافت که نظام سیاسی در نهج‌البلاغه هیچ‌سختی با اقتدارگرایی ندارد و مشخصه‌های اقتدارگرایی در آن یافت نمی‌شود، زیرا مردم‌سالاری بنیان و پایه اساسی نظام سیاسی علوی است و نقش شهروندان، نقشی پررنگ و تضمین‌کننده استمرار و بقای نظام سیاسی است.

دموکراسی

دموکراسی ناظر به حکومت مردم بر مردم است که با اقسام، مدل‌ها و شیوه‌های متعددی در جوامع مختلف با فرهنگ‌ها و ارزش‌های گوناگون وجود دارد. دموکراسی، نظامی است مبتنی بر آراء و افکار عمومی که پیوسته باید در مقابل مردم احساس مسئولیت کرده و از حقوق انسانی همه شهروندان پاسداری کند. مشارکت همگانی و برابری سیاسی، مشخص و محقق دموکراسی است (دال، ۱۳۷۸، ص ۱۵).

تاریخ و تجربه دموکراسی‌ها نشان داده است که دموکراسی همواره در پیوند با سنت‌ها، آداب، تاریخ و تمدن جوامع بوده است. به همین دلیل، نظریات بسیاری از اندیشمندان غربی در دهه‌های اخیر بر بومی‌سازی دموکراسی قرار گرفته است. بومی‌سازی قاعده‌ای کلی است که با نفی دموکراسی تقلیدی، در آن عناصر دموکراتیک در هماهنگی با خصوصیات بومی و فرهنگی هر جامعه، به درجه‌ای از استواری رسیده است (تقوی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۷).

نقش مردم در حکومت علوی و نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه، نقشی پررنگ و گسترده است. اما در اینکه جریان قدرت در آن به شکل دموکراسی است یا خیر، باید گفت نمی‌توان جریان قدرت در آن را صرفاً و منحصرأ بر دموکراسی تطبیق کرد، زیرا همان‌طور که در ادامه مباحث روشن خواهد شد، رابطه قدرت در نظام سیاسی علوی، رابطه امام و مأموم و قائد و مقود و هدایت و اطاعت است، یک رابطه طرفینی که هریک از شهروندان و رهبر، حقوق و وظایفی را بر عهده دارند.

دو طرفه

جریان قدرت در نظام‌های سیاسی، منحصر در اقتدارگرایی یا دموکراسی نیست، بلکه دو نمونه مذکور، غالب جریان‌های قدرت در نظام‌های سیاسی دنیاست. نمونه سومی از جریان قدرت وجود دارد، جریانی که از طرفی رابطه وثیقی با شهروندان دارد و بدون حمایت و همکاری آنان اساساً قدرت و نظام سیاسی شکل نمی‌گیرد و از سوی دیگر، حاکم در چنین جریانی از تکالیف و حقوقی برخوردار است که خود را موظف بدان‌ها دانسته و همواره خود را پاسخگو در قبال مطالبات شهروندان می‌داند، همچنان که شهروندان نیز خود را مکلف به اطاعت از حاکم دانسته و برای اقتدار نظام سیاسی خویش، همکاری و حمایت را به اوج خود می‌رسانند. از این رو، جریان قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه نه بر اساس اقتدارگرایی است و نه بر اساس دموکراسی، بلکه مقوله‌ای متفاوت از آن چیزی است که متعارف در جوامع امروزی است. امیرالمؤمنین (ع) رابطه طرفینی فوق را این‌گونه بیان می‌دارند: «اما بعد، خداوند به خاطر حکمرانی من بر شما، برای من بر عهده شما حقی قرار داده و شما را نیز بر من حقی است مانند حقی که مرا بر شماست ... آنگاه خداوند از حقوق خود، حقوقی را بر بعض مردم نسبت به بعض دیگر واجب گرداند ... و بزرگ‌ترین چیزی که از این حقوق واجب فرمود، حق حاکم بر رعیت و حق رعیت بر حاکم است. این فریضه‌ای است که خداوند برای هر یک نسبت به دیگری واجب نموده است» (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۱۶).

جملات فوق، به صراحت و شفافیت از یک رابطه طرفینی و دوسویه میان حاکم و شهروندان سخن می‌گوید. رابطه متقابل شهروندان و حکومت گویای یک رابطه عمیق و ناگسستنی است که با معرفت و شناخت این رابطه طرفینی، قوام و استحکام و استمرار نظام سیاسی از تضمین کافی برخوردار شده و بقای آن مورد انتظار خواهد بود و اگر این رابطه ناشناخته ماند یا هر یک از حاکمان یا شهروندان در انجام رسالت‌های خویش کاهلی یا کم‌کاری نمایند به نحوی که این رابطه متقابل تضعیف شود، به‌طور طبیعی استمرار و بقای نظام سیاسی مورد تهدید و در معرض خطر و سقوط قرار خواهد گرفت. از این رو، برای تبیین ارتباط طرفینی حاکم و شهروندان در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه، مباحث چندگانه‌ای مطرح می‌شود.

حقوق و وظایف حکومت در قبال شهروندان

اگر شهروندان در قبال حکومت وظایف و تکالیفی بر عهده دارند، متقابلاً حکومت در برابر آنان وظایف گسترده‌ای بر عهده دارد که اساساً اهداف نظام سیاسی را شکل می‌دهد، وظایفی مانند تأمین امنیت، عدالت، اخذ مالیات، نظم و انتظام، یاری مظلومان، مقابله با دشمنان، تأمین رفاه و آسایش، بهداشت و درمان، تأمین عزت و کرامت شهروندان، آموزش و پرورش، عمران و آبادانی، جلب رضایت شهروندان. در این راستا، امیرالمؤمنین (ع) در بیان وظایف حاکم در قبال شهروندان می‌فرماید: «ای مردم، مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم و غنیمت شما را به نحو کامل به شما بپردازم و شما را تعلیم دهم تا جاهل ننمایید و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید» (همان،

خطبه ۳۴). وظایف کارگزاران در قبال شهروندان، در نامه ۵۳ نهج البلاغه به تفصیل در قالب وظایف عموم کارگزاران اجرایی، کارگزاران مالی و اقتصادی، کارگزاران قضایی، کارگزاران دیوانی و دفتری، کارگزاران تعلیمی و تبلیغی و فرهنگی، کارگزاران امنیتی و اطلاعاتی، کارگزاران نظامی و دفاعی، کارگزاران نظارت و بازرسی بیان شده است که پرداختن به آن‌ها با توجه به گستردگی آن، در گنجایش مقاله کنونی نیست.

حقوق و وظایف شهروندان در قبال حکومت

همان‌طور که حاکمان و حکومت در برابر شهروندان مکلف به وظایف و موظف به ادای حقوق مردم و تأمین نیازهای آنان می‌باشند، شهروندان نیز نسبت به والیان و حاکمان و نظام سیاسی خود رسالت‌ها و حقوقی را بر عهده دارند، زیرا استحکام نظام سیاسی و قوام آن به این رابطه دوسویه نیاز مبرم دارد. برخی از حقوق و وظایف شهروندان در قبال حکومت را در این بخش مرور می‌کنیم.

خیرخواهی، حمایت و همکاری

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه که به بیان حقوق متقابل بین حاکم و شهروندان می‌پردازد، یکی از این حقوق دوسویه را حمایت و همکاری و خیرخواهی می‌داند و هیچ حاکمی را بی‌نیاز از این مساعدت نمی‌داند، هرچند از منزلت علمی یا معنوی والایی برخوردار باشد. لذا می‌فرماید: «پس بر شما باد به خیرخواهی در حق یکدیگر و کمک نیکوی یکدیگر بر این کار، ... از جمله حقوق واجب خدا بر بندگان این است که به اندازه طاقت خود به خیرخواهی یکدیگر برخیزند و در کمک به هم برای اقامه حق در بین خود اقدام کنند» (همان، خطبه ۲۱۶).

ضابطه‌ای که امیرالمؤمنین (ع) مطرح می‌کند هم شامل شهروندان در برابر یکدیگر می‌شود و هم شامل رابطه متقابل بین حاکم و شهروندان. از این رو، هیچ کسی در جامعه خصوصاً در مدیریت کلان آن، بی‌نیاز از حمایت و خیرخواهی و مساعدت شهروندان نیست و اگر حمایت‌ها و مساعدت‌ها برای یک نظام سیاسی که شالوده آن بر شهروندان و حمایت‌های آنان بنا شده است، نباشد، آن نظام سیاسی قوام و دوامی نخواهد داشت.

اطاعت و اجابت

در نظام سیاسی مبتنی بر نهج البلاغه، فرض بر این است که امام معصوم (ع) در صدر نظام سیاسی قرار دارد و مرکز تصمیم‌گیری جامعه را بر عهده دارد، امام و رهبری که خطا و اشتباه در فرامین او راهی ندارد و اجتهاد کردن در برابر صراحت کلام او، گمراهی و پیمودن بیراهه است. از این رو، اطاعت از چنین امامی و اجرای فرامین او، یک امر حتمی و قطعی است. این مهم علاوه بر اینکه بر عقیده فوق استوار است، در باب حکومت و نظام سیاسی یک ضرورت بدون شک و شبهه است؛ از این رو، اجابت دعوت و فرامین والی و رهبر یکی از رسالت‌های شهروندان و حقوق حقه حاکم بر مردمان است. امیرالمؤمنین (ع) این معنا را در جملات بسیاری بیان داشته‌اند. در ذیل به نمونه‌هایی از جملات ایشان در این باره

اشاره شده است: «بر شما واجب است از من اطاعت نمایید و از دستورم سر نیچید و در کاری که به صلاح است، تقصیر ننمایید و به خاطر حق، در امواج بلاها و سختی‌ها فرو روید» (همان، نامه ۵۰). «پیروی از حجت خداوند، حافظ زندگی شماست. از حجت خدا اطاعت کنید بدون اینکه سرزنش شوید و به آن مجبور گردید» (همان، خطبه ۱۶۹).

حفظ بیعت و پرهیز از خیانت

مسئله بیعت و تعهد بر حمایت و اطاعت، مسأله‌ای است که در نظام سیاسی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است، زیرا یک نظام سیاسی همواره در شرایط یکنواخت قرار ندارد، بلکه با فراز و نشیب‌هایی مواجه می‌شود که در برخی موارد، حفظ تعهد و بیعت با امام جامعه حساسیت زیادی پیدا می‌کند، زیرا بسیاری از کسانی که مردان دوران رفاه و آسایش‌اند نه شیرمردان دوران سختی و فشار و تنش. از این‌رو، بیعت با حاکم در نظام سیاسی، الگویی برای تعهد و احساس مسئولیت به هنگام رفاه و سختی است که خود نیازمند پیشینه‌های اعتقادی و معرفتی و فهم عمیق نظام سیاسی با محوریت امام معصوم (ع) است تا اراده و عزمی راسخ در آدمی ایجاد نماید که تا پای جان، انسان را یار و همراه او کند. امیرالمؤمنین (ع) ضرورت حراست از بیعت را در سخنی به‌عنوان حق حاکم بر شهروندان مطرح ساخته و می‌فرماید: «ای مردم، مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی ... و اما حقی که من بر شما دارم، وفا به بیعتی است که با من نموده‌اید» (همان، خطبه ۳۴).

امیرالمؤمنین (ع) در سخنان متعددی به قبح و زشتی خیانت در باب سیاست تصریح نموده و در بیانی نورانی بدترین ناخالصی آدمیان را در ارتباط با امامان آنان دانسته و عدم صداقت شهروندان را در قبال حاکمان این‌گونه بیان می‌دارد و می‌فرماید: «کسی که امانت را سبک شمارد و به آن خیانت ورزد، جان و دینش را از آن پاک نکند، خود را در دنیا به ذلت و خواری انداخته و در آخرت خوارتر و رسواتر خواهد بود و قطعاً بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به ملت و رسواترین تقلب، تقلب با پیشوایان اهل اسلام است» (همان، نامه ۲۶).

اعتماد به رهبر

رابطه شهروندان و امام در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه، رابطه امام و مأموم و قائد و مقود است. از سوی دیگر، این رابطه در قالب هدایت و اطاعت و به سمت‌وسوی تربیت شهروندان حرکت می‌کند و تحقق این هدف بدون اعتماد متقابل بین رهبر و شهروندان امکان‌پذیر نیست. از این‌رو، حاکمان برای جلب اعتماد شهروندان و حفاظت و استمرار آن، رسالت مهمی بر دوش دارند، زیرا بقای نظام سیاسی مبتنی بر بقای اعتماد متقابل است. شهروندان نیز در صورتی که به رهبران خویش اعتماد داشته باشند، وظایف سنگینی بر دوش دارند؛ زیرا لازمه اعتماد و اطمینان به رهبران تبعیت و اطاعت از آنان است. امیرالمؤمنین (ع) در این باره می‌فرماید: «آه بر آن برادرانم که قرآن را تلاوت کرده، آن را استوار داشتند و واجبات را اندیشه نموده، برپا کردند. سنت را زنده نمودند و بدعت را می‌رانند. به جهاد دعوت شدند، اجابت کردند. به پیشوا اعتماد نموده، تابعش شدند» (همان، خطبه ۱۸۲).

جایگاه مشورت در جریان قدرت

با نفی اقتدارگرایی و دموکراسی صرف در نظام سیاسی مبتنی بر نهج البلاغه و اعطای نقش کلیدی و اساسی به شهروندان در تعیین سرنوشت سیاسی و اجتماعی خویش و ایجاد رابطه طرفینی و متقابل بین حاکمان و شهروندان، این سؤال مطرح می‌شود که اگر شهروندان حق اظهارنظر و ابراز عقیده در کیفیت اداره جامعه خویش را دارند و به عبارتی، حق مشورت و مشارکت در تصمیم‌گیری‌های کلان را دارند، این حق تا چه میزان نافذ است و در چه سطحی اعمال می‌شود؟ آیا مشورت شهروندان یک اقدام واقعی و واجد اثر می‌باشد یا یک اقدام صوری و تشریفاتی است؟

مروری بر سخنان علوی (ع) در نهج البلاغه نشان می‌دهد که:

اولاً: باب مشورت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج البلاغه همواره مفتوح بوده و هیچ‌گاه بی‌اعتنایی به شهروندان و کم‌توجهی نسبت به آرای مشورتی آنان روا نمی‌باشد.

ثانیاً: مشورت در چنین نظامی یک امر تشریفاتی نیست، بلکه رضایت شهروندان یک اصل بنیادین محسوب می‌شود و حکومت از آن شهروندان و برای مردم می‌باشد و سرنوشت مردم را خود مردمان باید رقم زنند تا خوب و بد آن را به نام خودشان ثبت کنند و حاکم نیز باید به رأی آنان احترام بگذارد و حق مشورت را برای آنان محفوظ دارد تا همواره تصمیمات اتخاذ شده با اتمام حجت صورت گیرد، حاکمان باید اصل مشورت را همواره پاسدار باشند و باب آن را همواره باز گذارند.

ثالثاً: باید دانست که مشورت در یک نظام سیاسی که مبتنی بر رهبری امام معصوم (ع) است، قطعاً از روی جهل امام معصوم (ع) نیست، بلکه با اعتقاد به علم و دانش و حکمت امام معصوم (ع) مجوز و دستور مشورت به وی داده شده است، همان‌طور که به پیامبر اسلام (ص) این حق عطا شده است: «وَشَاوَرَهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ؛ و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، قاطع باش و بر خدا توکل کن» (آل عمران، ۱۵۹).

رابعاً: اطاعت و اجابت بعد از مشورت، از امام معصوم (ع) واجب و ضروری است، زیرا اعطای حق مشورت به شهروندان به معنای اطاعت حاکم معصوم (ع) از آنان نیست، بلکه رهبر معصوم (ع) ضمن احترام به آرای شهروندان و اتمام حجت با آنان، در تلاش برای گرفتن تصمیمی است که هم مطابق با کتاب الهی و سنت نبوی باشد و هم مصلحت جامعه اسلامی را تضمین کند. از آنجا که انسان‌ها در تصمیمات خود دچار خطاهای بسیار زیادی می‌شوند، امام معصوم (ع) بعد از مشورت با آنان، در صورتی که رأی و نظر آنان خلاف مصلحت و کتاب الهی و سنت نبوی باشد، نظر خود را عملی می‌سازد و در این صورت بر همگان واجب است که به رأی امام (ع) احترام بگذارند و اطاعت و اجابت تمام عیار داشته باشند. جریان پیشنهاد ابن عباس به امیرالمؤمنین (ع) درباره ابقای معاویه بر شام و گماردن طلحه و زبیر بر کوفه و بصره جهت آرام شدن اوضاع جامعه شنیدنی است. ابن عباس به امیرالمؤمنین (ع) عرض می‌کند: «یا امیرالمؤمنین (ع)، کار خلافت بزرگ است و مردم را در آن فتنه‌ها است، حکومت بصره را به طلحه بده و حکومت کوفه را به زبیر و معاویه را بر شام حکمروا کن و خویشی و

صله رحم را به یادش آور و به حکومت شامش واگذار تا با تو بیعت کند و اگر بیعت کرد و به روش تو عمل کرد و اطاعت خدا نمود، او را به حال خود واگذار و اگر مخالفت کرد، به هدینه‌اش طلب کن و دیگری به جایش مأمور کن، دریا‌های فتنه را به موج نیاور!».

امام (ع) در پاسخ به او فرمود: «تو باید به من پیشنهاد بدهی و من رأی بزنم و اگر با تو مخالفت کردم، باید از من اطاعت کنی» (هاشمی خویی، ۱۴۰۰ق، ج ۲۱، ص ۶۱۰).

با عنایت به آنچه در نهج‌البلاغه آمده است می‌توان دریافت که نگاه علوی به مشورت، یک نگاه بنیادین و طبق مبانی و اصول مردم‌سالاری و در راستای تحقق حکومت مردمی است، ضمن اینکه ایشان حاکم را کسی می‌داند که از مردم و خصوصیات انسانی جدا نبوده، بلکه بشری مانند سایر انسان‌هاست که ممکن است پنهان‌کاری‌های شهروندان و توطئه‌ها یا خیانت‌های آنان بر او پوشیده ماند (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳).

جایگاه انتخابات و بیعت در جریان قدرت

در صورت طرفینی بودن جریان قدرت در نظام سیاسی از منظر نهج‌البلاغه و باز بودن باب مشورت با حاکمان، مسأله‌گزینش و انتخاب حاکمان به‌عنوان یکی از نمادهای مردم‌سالاری دینی، حاوی پرسش‌های فراوانی است، مانند اینکه انتخاب حاکم به چه صورت است؟ شهروندان چگونه حاکمان خود را انتخاب می‌کنند؟ نقش مردم در انتخاب حاکم چیست؟ آیا حقیقتاً سرنوشت حاکمان به انتخاب شهروندان گره خورده است یا اینکه انتخابات جنبه صوری و تشریفاتی دارد؟ آیا انتخابات همان بیعت کردن با حاکم است؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق باید گفت هنگامی که یک نظام سیاسی بر رابطه متقابل بین شهروندان و حاکمان بنا شود، اقتضائاتی به‌طور طبیعی برای آن به وجود می‌آید که یکی از آنها تعیین روش‌های نقش‌آفرینی مردم در سیستم سیاسی و مدیریت جامعه است. از سوی دیگر، می‌دانیم که امکان دخالت مستقیم همه مردم در تمامی امور جامعه وجود ندارد، چرا که مسئولیت و مقام مدیریتی، شایستگی‌ها و شاخص‌هایی لازم دارد که در همه انسان‌ها یافت نمی‌شود. از این‌رو، امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه در نامه ۵۳ در بخش گزینش نیروهای قضایی یا نظامی و حکومتی، به ظرافت‌ها و شاخص‌هایی اشاره می‌کند که نشان می‌دهد باید امور جامعه به دست انسان‌هایی با شایستگی‌ها و توانمندی‌های لازم و مناسب سپرده شود. حال سؤال این است که با توجه به عدم امکان دخالت مستقیم شهروندان در همه امور، چه راهکارها و روش‌هایی برای تجمیع بین مردم‌سالاری و اصل نمایندگی یا نخبه‌گرایی وجود دارد؟

برای رفع معضل مذکور، روش‌هایی در جهت تحقق دموکراسی و مردم‌سالاری به اجرا درآمده است. بیعت و انتخاب، دو نمونه از روش‌هایی است که تاکنون وجود داشته است. بیعت یکی از مدل‌های کهن در باب عملی ساختن نقش مردم در

اداره جامعه است که به عقیده برخی از صاحب‌نظران، تفاوت‌هایی با انتخابات دارد و بلکه برتر از فرآیند انتخابات است و آنچه در جریان قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه مطرح است بیعت است نه انتخابات.

در تعریف بیعت گفته‌اند بیعت عبارت است از تعهدی که شخص یا اشخاصی به‌منظور اطاعت یا وفاداری نسبت به شخص یا اشخاص دیگر می‌پذیرند و در مقابل، شخص یا اشخاص بیعت‌شونده نیز وظیفه‌ای را بر عهده می‌گیرند. بنابراین بیعت باعث پیدایش مسئولیت متقابل در طرفین این عقد است (ره‌نورد و مهدوی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۱۹).

شهید مطهری در کتاب حماسه حسینی می‌نویسد: «بیعت با رأی دادن در زمان ما کمی فرق می‌کند، پررنگ‌تر است. رأی صرفاً انتخاب کردن است نه تسلیم اطاعت شدن. بیعت این است که خود را تسلیم امر او کند» (مطهری، ۱۳۸۸، ج ۱۷، ص ۴۸۹). انتخابات اعطای مقام است و شبیه توکیل می‌باشد، اما بیعت تعهد اطاعت است (ره‌نورد و مهدوی‌راد، ۱۳۸۹، ص ۲۳).

جایگاه نخبگان در جریان قدرت

واژه «نخبه» به گونه‌ای گسترده از نظر اجتماعی برای اشاره به گروهی برتر از نظر توانایی یا امتیاز به‌کار می‌رود (راش، ۱۳۷۷، ص ۶۵). نخبه کسی است که ذاتاً دارای امتیازات هوشی، جسمی و روانی است که او را بر دیگران برتری می‌بخشد. این مواهب را طبیعت در وجود شخص به عاریت نهاده است (نقیب‌زاده، ۱۳۹۰، ص ۳۵). لابدیت نخبه‌گرایی و نمایندگی و عملی نبودن حکومت مستقیم همه شهروندان، پذیرش نخبه‌گرایی و نمایندگی را تا حدودی معقول و مطلوب می‌نماید، زیرا انسان‌ها چاره‌ای جز این ندارند که امورشان سامان یابد و سامان یافتن امور نیز با دخالت همگانی میسر نمی‌شود و راه عدم دخالت همگانی، پذیرش نخبه‌گرایی و مدل نمایندگی است.

اما اینکه چه کسانی نخبه‌اند و تعریف نخبگان چیست؟ آیا می‌توان تعریف جامعی از نخبگان ارائه کرد؟ نخبگان، نخبه متولد می‌شوند یا نخبگی امری اکتسابی است؟ چه شاخص‌هایی برای گنجاندن یک فرد در زمره نخبگان وجود دارد؟ رابطه نخبگان با متخصصان چیست؟ راه جمع و رفع تضاد بین دموکراسی و مدیریت نخبگان چیست؟ در پاسخ باید گفت در اینکه انسان‌هایی به‌طور ذاتی از برتری استعداد و توانایی‌ها نسبت به دیگران برخوردارند، تردیدی وجود ندارد، زیرا خدای سبحان آدمیان را با این تفاوت‌ها آفریده است تا نظم اجتماعی و مسأله تسخیر برخی از انسان‌ها توسط برخی دیگر، صورت پذیرد و اساساً اجتماع و جامعه انسانی بدون این تفاوت‌ها امکان‌پذیر نبوده و قابل زندگی کردن نیست. البته این مسأله به معنای نخبه بودن برخی از انسان‌ها از بدو تولد نمی‌باشد، زیرا نخبگی صرفاً استعداد و توانایی نیست همچنان که صرفاً تخصص و مهارت نیست، بلکه برای نخبگی باید تعریف جامعی ارائه داد تا بتوان نخبگان را شناسایی کرد و در مدیریت جامعه، شهروندان را از توانایی‌های آن‌ها بهره‌مند ساخت. از این‌رو، به نظر می‌رسد نخبگی ابعاد و زوایای گوناگونی دارد که بهتر است آن را با معیارهای شایستگی سنجید و اساساً مسأله نخبگان را در مسأله شایستگی مطرح کرد و ذیل

شایسته‌سالاری به ارائه شاخص‌ها پرداخت، زیرا معیار شایستگی، معیاری است با قابلیت و گنجایش که می‌تواند نخبگان را در درون خود جای دهد و با ملاحظه توانایی‌ها و استعدادها و سایر شاخص‌های لازم، به واگذاری مدیریت و سیاست به آنان یا عدم واگذاری تصمیم‌گیری کند، چراکه شایستگی فقط توان و استعداد ذاتی نیست، بلکه برخی از شایستگی‌ها به تخصص‌های اکتسابی وابسته است و برخی نیز به تعهدها و قانونمندی و مانند آن. در نتیجه، ضمن اینکه واجدان استعدادهای ذاتی باید مورد توجه شهروندان قرار گیرند، لازم است سایر شاخص‌های لازم نیز در آنان لحاظ شود.

رابطه حق و تکلیف در جریان قدرت

مسئله حق و تکلیف یکی از مسائل چالشی و کهن در مباحث سیاسی، اخلاقی و حقوقی است. در این راستا، سؤالاتی مطرح می‌شود مانند اینکه حق حکومت برای شهروندان است یا برای حاکمان؟ تعیین حاکم، حق شهروندان است یا تکلیف آنان؟ حاکم چه حقی برای حکومت بر مردم دارد؟ مشارکت سیاسی از حقوق شهروندان است یا از تکالیف آنان؟ تفاوت حق و تکلیف در مباحث سیاسی چیست؟ آیا قدرت سیاسی منشاء تکلیف است؟ آیا حاکم، حق اطاعت و اجابت بر شهروندان دارد؟ آیا اطاعت و اجابت شهروندان از حاکم یک تکلیف شمرده می‌شود؟ اگر شهروندان یا حاکمان به تکالیف خود عمل نکنند، مرتکب حرام شده‌اند؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق باید گفت در اینکه حقوق متقابل برای حاکم و شهروندان ثابت است، تردیدی وجود ندارد، ضمن اینکه اصل تلازم بین حقوق و تکلیف و رابطه متقابل آن دو، قابل‌پذیرش و امر مسلمی است و نیز در اینکه برخی از حقوق قطعاً منشاء تکلیف است، ابهامی وجود ندارد. آنچه محل نزاع و بحث است مسئله تکلیف می‌باشد، به این بیان که کدام یک از حقوق علاوه بر حق بودن، تکلیف هم شمرده می‌شود یا سبب تکلیف برای دیگری می‌شود؟ لذا بیش از آنکه اصل مسئله محل نزاع باشد، مصادیق و نمونه‌های عینی آن مورد بحث و تأمل است. لذا هر جا حقی تصور یا اثبات شود، این سؤال مطرح می‌گردد که آیا تکالیفی هم به دنبال دارد یا خیر؟ از طرفی نیز مصادیق عینی برای حق و تکلیف در مباحث سیاسی و رابطه متقابل شهروندان و حاکمان، بسیار زیاد است که باید به‌طور موردی بحث و بررسی شود.

در بررسی موارد کاربرد واژه حق در نهج‌البلاغه، می‌توان دریافت که واژه حق در معانی متعددی به‌کار رفته است. حق در برابر باطل (نهج‌البلاغه، خطبه ۲۸)^۳، حقانیت داشتن در مقابل عدم حقانیت دیگران در حکومت و حاکمیت (همان، خطبه ۲۱۷)^۴، حق به معنی سهم داشتن (همان، نامه ۲۶)^۵ و در مواردی نیز واژه حق در معنای تکلیف و وظیفه به‌کار رفته است، نه اینکه مراد از کلمه حق، حقوق باشد تا منشاء تکلیف گردد، بلکه دقیقاً به معنای تکلیف است. حضرت

۳. «أَلَا وَإِنَّهُ مَنْ لَا يَتَّبِعُهُ الْحَقُّ يَضُرَّهُ الْبَاطِلُ»

۴. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَكْفَنُوا إِنَائِي وَ أَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ غَيْرِي»

۵. «إِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا مَفْرُوضًا وَ حَقًّا مَعْلُومًا وَ شُرَكَاءَ أَهْلِ مَسْكَنَتِهِ وَ ضُعْفَاءَ ذَوِي فَاقِهِ وَ إِنَّا مُؤَفَّوْكَ حَقَّكَ فَوْقَهُمْ حَقُّوهُمْ»

امیرالمؤمنین (ع) این معنا را این گونه بیان می‌دارد: «ای مردم، مرا بر شما حقی است و شما را بر من حقی. اما حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم و غنیمت شما را به نحو کامل به شما بپردازم و شما را تعلیم دهم تا جاهل نمانید و مؤدب به آداب نمایم تا بیاموزید. و اما حقی که من بر شما دارم وفا به بیعتی است که با من نموده‌اید و خیرخواهی نسبت به من در حضور و غیاب و اجابت دعوتم به وقتی که شما را بخوانم و اطاعت از من چون دستوری صادر کنم» (همان، خطبه ۳۴). پرواضح است که تمامی مواردی که در جملات فوق بیان شده است چه آنچه حقوق حاکم بر شهروندان شمرده شده و چه آنچه حقوق شهروندان بر حاکم تلقی شده است، مقصود تکالیف طرفینی و دوسویه بین حاکم و شهروندان است نه حقوق محض و متعارف که منشاء تکلیف قرار گیرد یا حقوق اختیاری که انجام دادن یا انجام ندادن آن‌ها الزامی نداشته باشد و انسان‌ها در برابر آن‌ها مختار باشند.

از سوی دیگر، امیر بیان (ع) کاربرد حق در معنای وظیفه و تکلیف را از حقوق الهی بر شمرده و منشاء آن را خدای سبحان می‌داند و چنین حقی را یک فریضه و بلکه بالاترین و بزرگ‌ترین فریضه می‌داند و می‌فرماید: «بزرگ‌ترین حقی که خداوند تعالی از آن حقوق واجب گردانیده، حق والی است بر رعیت و حق رعیت است بر والی. این فریضه‌ای است که خدا ادای آن را بر هریک از دوطرف مقرر داشته و آن را سبب الفت میان ایشان و عزت و ارجمندی دین ایشان قرار داده است» (همان، خطبه ۲۱۶).

با عنایت به آنچه در سخنان علوی در نهج‌البلاغه ذکر شده است، می‌توان دریافت که جنبه تکلیف بودن حقوق در رابطه متقابل بین حاکم و شهروندان بسیار پررنگ است و حوزه اختیار شهروندان با حوزه تکالیف آنان متمایز است. شهروندان در اصل انتخاب حاکمان خود مختارند، اما بعد از انتخاب آنان و رضایت بر حاکمیت و حکومت آنان، دیگر مختار نیستند تا هرگونه که مایل باشند رفتار کنند، زیرا بعد از پذیرش ولایت و حاکمیت، تکالیفی بر عهده هریک گذاشته می‌شود که التزام طرفین را لازم دارد.

جایگاه بازیگران و نیروهای سیاسی در جریان قدرت

هرچند در یک نظام سیاسی که در آن بین شهروندان و حکومت رابطه متقابل وجود دارد آحاد ملت نقش سیاسی خود را ایفا می‌کنند، اما در این میان برخی از تشکل‌ها، نهادها و شخصیت‌ها به صورت مستقیم وارد عرصه و رقابت سیاسی شده و از بازیگران این رقابت شمرده می‌شوند. احزاب سیاسی، گروه‌های ذی‌نفوذ، تشکل‌های معنوی و مذهبی، شخصیت‌های برجسته و چهره‌های شاخص، مطبوعات و رسانه‌های جمعی بخشی از بازیگران سیاسی هستند که هریک با اغراض و مقاصد گوناگون درصدد تأمین منافع خویش می‌باشند.

احزاب سیاسی

حزب سیاسی را می‌توان به‌عنوان سازمانی که هدفش دستیابی به تسلط مشروع بر حکومت از طریق فرآیند انتخاباتی است، تعریف کرد. در نظام‌های دموکراتیک، احزاب سیاسی برای به‌دست آوردن قدرت و حفظ آن با یکدیگر رقابت می‌کنند. انواع نظام‌های چندحزبی، دوحزبی و تک‌حزبی که ممکن است به‌طور کلی وجود داشته باشند، تا اندازه زیادی به ماهیت نظام سیاسی و شیوه‌های انتخابات در هر کشوری بستگی دارد. نظام‌های اقتدارگرا معمولاً دارای نظام تک‌حزبی هستند یا ممکن است هیچ حزبی نداشته باشند. در دموکراسی‌های سیاسی، نظام‌های دوحزبی یا چندحزبی وجود دارد (صبروی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۹).

پذیرش نظام دموکراتیک با پذیرش اختلاف سلیق و پیدایش احزاب و گروه‌های متفاوت، کاملاً در یک راستا قرار دارد، زیرا هنگامی که سخن از انتخاب است اختیار در انتخاب نیز مطرح است و شهروندان را نمی‌توان مجبور به انتخاب گزینه‌ای خاص کرد و اساساً چنین کاری با فلسفه انتخابات در تضاد است. هنگامی که اختیار انتخاب به شهروندان داده می‌شود، نمی‌شود همواره یک جریان یا یک گروه در معرض انتخاب قرار گیرند، زیرا انسان‌ها همواره هم‌فکر و هم‌نظر نیستند و اختلاف در دیدگاه‌ها، سلیق، اهداف و مقاصد، اختلاف در انتخاب را به دنبال خواهد داشت. از این رو، توقع نظام دموکراتیک مبنی بر پیروزی یک جریان در تمامی انتخابات‌ها انتظاری گزاف است، زیرا هنگامی که سخن از رقابت است در واقع یک بازی رقم می‌خورد که به‌طور طبیعی یک گروه برنده خواهد شد و گروه دیگر بازنده، لذا یا نباید بستر انتخاب و گزینش فراهم گردد یا اگر فراهم شد بلیت طبیعی آن را بپذیرفت. اما در اینکه احزاب چه جایگاهی در جریان قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه دارند، توجه به نکات زیر حائز اهمیت است.

هر آنچه مایه تفرقه و تشتت و چنددستگی در جامعه باشد، از نگاه نهج‌البلاغه مردود است. امیرالمؤمنین (ع) به شدت از تحزب و تفرقه مسلمانان انتقاد می‌کند و عزت و شوکت مسلمانان را در اتحاد و یکپارچگی و ذلت و نکبت آنان را در اختلاف و چنددستگی می‌داند و به نظر می‌رسد هر اندازه به مسأله تحزب خوش‌بین باشیم نمی‌توانیم رگه‌های تفرقه و اختلاف را از آن جدا کنیم، زیرا بنیان سیاست با اختلاف دیدگاه‌ها و رویکردها پیوند دارد.

قطعاً معنای تحزب در فرهنگ سیاسی امروز با فرهنگ عصر علوی متفاوت است، هرچند معنای لغوی و اصلی آن یکی باشد، زیرا در عصر علوی فاصله گرفتن از آموزه‌های قرآنی و سنت نبوی معیار سنجش و ارزیابی بود و هر کسی که از آن‌ها فاصله گرفته بود، دچار انحراف شده و به جبهه مخالف تبدیل می‌شد، اما در عصر کنونی فرض بر این است که احزاب سیاسی با پذیرش یک نظام سیاسی و چارچوب‌های آن به رقابت سیاسی می‌پردازند و تلاش می‌کنند مدیریت کشور را بر عهده گیرند بدون آنکه به نظام سیاسی خدشه‌ای وارد کنند یا درصدد آسیب رساندن به آن باشند. به بیان دیگر، رقابت احزاب در جریان قدرت و توزیع آن، یک رقابت در درون نظام سیاسی است نه فشار و تهدید و چنددستگی بیرونی که در

مقابل نظام سیاسی قرار گیرد، برخلاف آنچه در عصر علوی رخ داده بود که عده‌ای از حکومت جدا شده و عده و عده خود را کنار کشیده و در برابر نظام حاکم قد علم می‌کردند.

نمی‌توان پیامدهای پیدایش احزاب را انکار کرد و آسیب‌هایی را که به نظام سیاسی وارد می‌سازد نادیده گرفت. اختلاف دیدگاه‌ها و سلاقی گاهی آنقدر عمیق و دقیق می‌شود که برخی در جهت اهداف و آرمان‌های نظام سیاسی قرار می‌گیرند و برخی کاملاً در جهت خلاف آن‌ها شکل می‌گیرند. از این رو، راه فراری برای رهایی از پیامدها و تبعات تحزب وجود ندارد جز حذف جنبه دموکراتیک نظام سیاسی؛ یعنی دقیقاً همان چیزی که خدای سبحان در ارسال پیامبران و انتخاب اوصیای آنان انجام داد و پذیرش هیچ پیامبری را به رأی و انتخاب مردمان واگذار نکرد و در جریان امیرالمؤمنین (ع) نیز انتصاب را بر انتخاب ترجیح داد، اما این مردم بودند که انتخاب را بر انتصاب برگزیدند و چنددستگی را در میان مسلمانان رایج ساختند.

نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه هرگونه تشتت و پراکندگی را مردود می‌داند، اما تحزب به معنای امروزی را نفی نمی‌کند هرچند سخنی هم در تأیید آن ندارد. از سوی دیگر، با حذف جنبه انتصابی حاکم اسلامی توسط مسلمانان و پذیرش مدل انتخابی در گزینش زمامداران، بستر پیدایش احزاب سیاسی فراهم می‌شود، زیرا هنگامی که چنین فضایی شکل می‌گیرد دیگر امیرالمؤمنین (ع) نیز قدرت مقاومت در برابر خواسته همگانی شهروندان را ندارد و امکان بازگرداندن مردم به مدل انتصابی عملاً متفی بوده و به ناچار شکل دیگری از حکومت که همان جنبه بیعت یا انتخاب باشد، مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

گروه‌های فشار

گروه‌های فشار و احزاب هر دو با سیاست سروکار دارند. احزاب سیاسی هدفشان در دست گرفتن قدرت و حکومت کردن است و از این رو، در انتخابات با یکدیگر بر سر قدرت رقابت می‌کنند، درحالی‌که گروه‌های فشار هدفشان به دست گرفتن قدرت و حکومت نیست، بلکه می‌خواهند بر حکومت گران تأثیر بگذارند. این گروه‌ها که ممکن است گروه‌های فشار، گروه‌های ذینفع یا لابی نامیده شوند، تشکیلاتی غیرسیاسی هستند و درحالی‌که خارج از قدرت باقی می‌مانند آن را متأثر می‌سازند و بر آن فشار وارد می‌کنند (صبوری، ۱۳۸۱، ص ۱۳۳). ثروتمندان، روشنفکران، هنرمندان، رجال دینی، ورزشکاران شاخص، نهادهای مذهبی، شخصیت‌ها و مشاهیر، سخنرانان، امامان جمعه و جماعات، حوزه‌های علمیه، اساتید حوزوی و دانشگاهی، افکار عمومی، مطبوعات و رسانه‌های جمعی نمونه‌هایی از گروه فشار هستند.

هرچند تعبیر به «گروه فشار» در اصطلاحات نوین سیاسی مطرح بوده و مولود دموکراسی است، اما وجود چنین گروه‌هایی در طول تاریخ قبل از پذیرش است و هر جامعه‌ای با توجه به سادگی یا پیچیدگی آن، تحت تأثیر چنین جریان‌هایی بوده است. جامعه عصر علوی نیز از این قاعده مستثنی نبوده و می‌توان خلافت خلفای ثلاث را در همین راستا ارزیابی کرد. لذا می‌توان این سؤال مهم را مطرح نمود که اساساً چه گروه‌ها یا شخصیت‌هایی در کنار زدن امیرمؤمنان علی (ع) نقش

داشته‌اند؟ منافع آنان چه بوده است؟ طراحی این سناریو از ناحیه چه کسانی بوده است؟ ابزارها، اهرم‌ها و روش‌های گروه فشار در کنار زدن امیرمؤمنان علی (ع) چه بوده است؟

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش در عناوین زیر خلاصه می‌شود:

- جریان قدرت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه یک رابطه دوسویه را بین شهروندان و حاکمان ترسیم می‌کند که هر یک از آنان رسالت‌های مشخص و متقابلی را بر عهده دارند.
- باب مشورت در نظام سیاسی مبتنی بر نهج‌البلاغه همواره مفتوح بوده و هیچ‌گاه بی‌اعتنایی به شهروندان و کم‌توجهی نسبت به آرای مشورتی آنان روا نمی‌باشد.
- انتخابات در عصر کنونی، مسیر مشورت را هموار نموده و بیعت در گذشته، راه مشورت و رد یا تأیید حاکمان بوده است.
- مسأله نخبگان، امر پذیرفته شده‌ای است هر چند ضوابط آن باید دقیقاً مشخص شود و بهتر است در بحث شایستگی گنجانده شود تا معیارهای لازم برای آن لحاظ گردد.
- پیوند حق و تکلیف در نهج‌البلاغه، پیوندی عمیق است و بسیاری از حقوق مطرح در نهج‌البلاغه در باب سیاست، تکلیف‌آور است.
- پدیده احزاب و گروه‌های فشار، مولود نظام‌های دموکراتیک است که گریزی از آن وجود ندارد. نهج‌البلاغه پدیده احزاب به معنای کنونی را نفی نمی‌کند ضمن اینکه سخنی هم در تأیید آن ندارد، اما به شدت از مسائلی که مایه تشنگی و تفرقه در جوامع باشد انتقاد می‌کند.

منابع

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- تقوی، سید محمدناصر (۱۳۸۵). دین و بنیادهای دموکراتیک. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- دال، رابرت آلن (۱۳۷۸). درباره دموکراسی. مترجم حسن فشارکی. تهران: شیرازه.
- دورماگن، ژان ایو؛ موشار، دانیل (۱۳۸۹). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی. مترجم عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: آگه.
- راش، مایکل (۱۳۷۷). جامعه و سیاست، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی. مترجم: منوچهر صبوری. تهران: سمت.
- رهنورد، فرح‌الله؛ مهدوی‌راد، نعمت‌الله (۱۳۸۹). مدیریت انتخابات. تهران: اطلاعات.
- صبوری، منوچهر (۱۳۸۱). جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: سخن.
- فیرحی، داود (۱۳۹۱). نظام سیاسی و دولت در اسلام. تهران: سمت، چاپ نهم.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). مجموعه آثار شهید مطهری. مرکز تحقیقات کامپیوتری نور، ج ۱۷.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۹۰). درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی. چاپ نهم. تهران: سمت.
- هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۰ق). منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (نخوئی). چاپ چهارم. تهران: بی‌نا، ج ۲۱.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی